

گزارنده: دکتر سید حسن سادات ناصری

داستان ابوسعید حسن بن عبدالله مرزبانی سیرافی

(۶)

(پایگاه دانش ابوسعید)

[ابو حیان] در کتاب « الامتاع » گوید : « وزیر مرا گفت : « مقام ابوسعید » نسبت به « ابوعلی » بر چه پایه است ؟ ! و مرتبت « علی بن عیسی » نسبت باین هردو بر چه اندازه ؟ و « ابن مراغی » را باین جماعت چه نسبت است ؟ و همچنین « مرزبانی » و « ابن شاذان » و « ابن وراق » و « ابن حیویه » کدام بردیگری برتری دارند ؟ - پاسخ چنین بود :

« ابوسعید » دانشهای پراکنده را گردآورنده تر است و روش های عرب را بهم پیوستگی دهنده تر، و در هر دری فروشونده تر است و ازهر راهی بیرون شونده تر، و بر راه میانه در دین و اخلاق باید اتر است، و حدیث را روایت کننده تر؛ و در داوریهها حکم کننده تر است و در حکم شرع دانش دینش بیشتر است و برکت محض را و بر آینه گان و رونندگان آماده تر و نشانیهای او را در پرتو گیرندگانش نمایان تر است . و همانا « نوح بن نصر » که از ادبای شهریاران « آل سامان » بود، در سال ۳۴۰ هـ . ق نامه یی باو نوشت و در آن نامه وی را « امام » خواند و او را افزون از چهار صد پرسش پرسید که بیشتر کلمات مغلق بهم پیچیده و مسائل آشفته بود، و جز این امثالی بر ساخته منسوب به عرب بود که در آنها شك کرده و از « ابوسعید » پرسیده بود . این نامه همراه نامه یی از « بلعمی » وزیر بود و در آن نامه او را « امام المسلمین » خطاب کرده و « مسائل قرآن » و امثالی دشوار از عرب در ضمن آن بیاورده .

« مرزبان پورمحمد » پادشاه دیلم از « آذربایجان » نامه‌یی بوی نوشت، و در آن نامه وی را « شیخ الاسلام » خواند؛ و یکصد و بیست مسأله از وی پرسش نمود که بیشتر آنها در « قرآن » بود و باقی در روایات از پیغامبر، که درود خدای بر او و یارانش باد.

« ابن ختزابه » از « مصر » نامه‌یی بوی نوشت و او را به لقب « شیخ جلیل » مخاطب داشت، و سیصد کلمه از فنون حدیث پیغامبر (ص) و پیشینیان پرسید؛ و « دارقطنی » در سال ۳۷۰ هـ. ق. مرا گفت: من آن کلمات را برای « ابن ختزابه » بر سبیل کومک و یآوری فراهم کردم.

« ابو جعفر پادشاه سیستان »، بدست شیخ ما « ابوسلیمان »، نامه‌یی بوی نوشت و در آن نامه « شیخ یگانه » اش نامید، و از هفتاد مسأله در « قرآن » و صد سخن در تازی و سیصد بیت شعر، بنا بگفته « ابوسلیمان »، و چهل مسأله در احکام و سی مسأله در اصول بر طریق متکلمان باز پرسید.

وزیر گفت: « این پرسش و پاسخها پیش تست »؟ - گفتم: « آری ». - گفت: « در چند برگ است »؟ - گفتم: « شاید در هزار و پانصد صفحه، برای اینکه در پشتش نیز نگاشته شده است » - گفت: « چه اندازه بیازنگریستن و بهره بر گرفتن و سود بردن از آنها نیاز مندیم! ولی کو آسودگی و کو آرامش؟! و ما در هر روز به مصیبتی افکنده میشویم که گذشته را از خاطر ما می‌برد و برنج آینده‌یی بیم میدهد. سخنت را پایان بر ». - گفتم:

« و اما « ابوعلی » سخت با کتاب تنها میماند و بسیار سردر آن میکند و از هر چیزی که جز آن باشد، یعنی جز آنچه از دانش کوفیان است، دور و مهجور است. و در لغت از کتابهای « ابوزید » و فراویز دیگران بیرون نرفته است. و از خشم و بد خواهی و دژ چشمی بر « ابوسعید » برافروخته است. که چرا « تفسیر

کتاب سیویه» از آغاز تا انجامش، با شرح مطالب دوران ذهنش، و امثالش و شواهد و ابیاتش، برای او میسر نشده است؛ غافل از آنکه این فضل خداوندگار است که بهر که همیخواهد میبخشد. «ذلک فضل الله یوتیه من یشاء» زیرا که این کاری است که برای «مبرد» و «زجاج» و «ابن سراج» و «ابن درستویه»، با پهنآوری دانش و تواناییشان، به دانشهای صرفی و نحوی، مسیر نیامد.

و «ابوعلی» را گفته‌های گوناگون در (پاره‌یی) از مسائل است که در آنها به نیکی سخن گفته و هیچ فروگذار نکرده. ولی از نگارش آنها بسبب متداول تن باز زده است.

دوستان ما، مرا حکایت کردند که: «ابوعلی» شرح ابوسعید را هنگامیکه در سال ۳۶۸ ه. ق روی به «بغداد» داشت، و میخواست بخدمتی که برای وی معین شده بود و بمنادمتی که بروی مقرر آمده پیوندد، بدو هزار درم بخرید. و این داستانی مشهور است، و اگر چه یارانش از اقرار بدان خود داری همی کنند، مگر آنانکه معتقدند که میخواست است بر آن رد بنویسد و اشتباهات آن را آشکار کند. - و همانا «ملک سعید» کوشید که آنان را در یک مجلس گرد آورد، و این برای وی ممکن نگشت. چه «ابوسعید» در رجب سال ۳۶۸ ه. ق در گذشت.

و «ابوعلی» می‌میخورد و گرد گناه همی گردد، و این خلق و خوی دانشمندان و دینداران نیست. و «ابوسعید» همه روزگار را روزه می‌گرفت و جز بجماعت نماز نمیخواند و بر مذهب «ابوحنیفه» فتوی میراند و سالها صاحب مسند قضاوت بود و خدای را می‌پرستید و باک همی داشت. و دیگران از این صفات دور بودند. و اگر باقی گذاشتی برای اهل دانش در نظر نبود، هر آینه خامه با آنچه پنهان است، روان میشد؛ و با آنچه مستور است، خبر میداد. ولیکن بحکم جوانمردی دست باز گرفتن بهتر و روی گردانیدن از آنچه سرزنش میشود، شایسته تراست.

(خط و نویسندگی ابوسعید)

«ابوسعید» نیکو خط بود ، همانا «صیمری» اورا برای دبیری و نویسندگی بخواست و او استعفا کرد و گفت: «این نیازمند بورزیدگی و آزمودگی است و من از آن بی بهره‌ام، و در بایسته‌گونه بی از کاردانی و کارورزی است و من از آن بیگانه‌ام ؛ و ورزش و کارورزی در سالیان پیری سخت و دشوار است !»

«ابوعبدالله النصری» که برای «پهلوی» نوبت نویسی میکرد، مارا حکایت کرد و گفت: « من پیش «صیمری ابوجعفر محمدپور احمدپور محمد» نویسنده بودم . روزی برای اینکه بنامه‌یی از «ابن عمید» پاسخ گویم، مرا بخواست . و نیافت . «ابوسعید سیرافی» در پیشگاهش بود. گمان برد که او بادانش بسیار بیاسخ گفتن استوارتر از دیگران است . باو پیشنهاد کرد که نامه‌یی در پاسخ آن نامه بنگارد. وی در مدتی دراز نوشته‌یی که در آن نادرستی و اشتباه و قلم خوردگی فراوان بود، برداخت . آنگاه به پاك نویس کردن بیاغازید و «صیمری» آنچه را که اومی نوشت میخواند . نامه را از حیث لفظ با عادت جاری ناسازگار و از لحاظ ترتیب از آنچه معمول (نویسندگان) است ، دور یافت . « نصری » گفت : در چنین حالت من به مجلس در آمدم . «صیمری» این شعر را بر طریق تمثیل بخواند :

یا باری القوس بریاً لیس یصلحه لا تنظم القوس ، اعط القوس باریها !
 ای کسی که کمان را بنادرستی میتراشی ، بکمان ستم مکن ، و آن را
 بتراشنده‌اش بازگذار !

سپس : ابوسعید» را گفت : « ای شیخ بخود رنج مرسان و نامه را بشاگردت «ابوعبدالله» ده تا بان پاسخ نویسد . - «ابوسعید» از این گفته بشرم افتاد . و چون بی پیش نویس بیاسخ نوشتن آغاز نهادم ، «ابوسعید» از من بشگفت در آمد . - آنگاه «صیمری» را گفت : «ای استاد آنچه من کردم زشت نیست و

آنچه او ساخت بزرگ نه. زیرا مال و خواسته توانگر در بیت المال، جز در میان يك بر آورنده و يك شمار کننده سالم و درست نمی ماند. و نویسندگان ناساقدان و شمردگان سخند و دانشمندان بر آورندگان آن «... «صیمری» تبسم کرد. و این سخن که شنید، او را خوش آمد و گفت: «در هیچ حالی ما را از بهره‌ی بی نصیب نگذاشتی!»

(قیاس ابوسعید با دیگران)

«ابوسعید» بی‌همتا بود؛ چه بروی قرآن و تفسیر و فقه و مواریث و شروط و نحو و لغت و عروض و قوافی و حساب و هندسه و شعر و حدیث و اخبار خوانده میشد و او در همه این دانشها یادرنهایت دانایی بود، یا در حد میانه قرار داشت. اما «علی پورعیسی» در نحو و لغت و کلام و منطق جایگاه والا داشت و عیبی در وی نبود، جز اینکه راه و روش بنیادگذار منطق را فرو گذاشته و برای خود صنعتی خاص آورده بود و مهارتی نشان داده. و در خصوص قرآن کتابی پر بها پرداخت، و این توأم بادین پایدار و خرد استوار بود.

و اما «ابن المراحی»، با شیوایی بیان و وسعت حفظ و قدرت نفس و فراوانی شعر و فزونی روایت، باین گروه نمی رسد. و هر که او را در «کتاب بهجت» بنگرد، آنچه را میگوید در می یابد؛ و بالاتر از آنچه را که وصف کردم، باور می کند. و اما «مرزبانی» و «ابن شاذان» و «قرمیسینی» و «ابن خلل» تنها اهل جمع و روایتند و در هیچ يك از این مباحث از خود نقطه‌ی نگذارده و زیر و زبری نیفزوده و مرکب تحقیقی را زینی ننهادند و لگامی نزده‌اند.

مانده دارد